

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14030211**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** الأوامر/مادة الأمر /معانی مادۀ امر

# معانی مادۀ امر

بحث پیرامون مادۀ امر بود. در این جلسه قصد داریم بر برخی از نکات مذکور در کلمات آقای شهیدی مروری داشته باشیم.

## بررسی معنای امر در آیۀ شریفۀ (و ما أَمرُ فرعونَ برشیدٍ)[[1]](#footnote-1)

آقای شهیدی در مورد آیۀ شریفۀ ﴿ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشيد﴾[[2]](#footnote-2) فرموده‌اند در این آیه امر به معنای فعل نیست بلکه به معنای طلب است چون قبل از این تعبیر، بیان شده: ﴿فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشيد﴾[[3]](#footnote-3) و اتباع امر، تنها در امر به معنای طلب معنا دارد: «و من الواضح ان اتباع الامر لیس الا اتباع الطلب»[[4]](#footnote-4)

این در حالی است که مرحوم شیخ طوسی بدین مطلب اشکال نموده و فرموده است روشن نیست امر در این آیه، به معنای فعل باشد. به باور ما نیز، اشکال مرحوم شیخ طوسی وارد است.

**شاگرد**: با توجه به دیدگاه خاص مرحوم شیخ طوسی در تفسیر آیات مبنی بر جواز و بلکه ظهور کلام در استعمال لفظ در اکثر از معنا، به چه دلیل هر دو معنا را ثابت ندانسته‌اند؟

**پاسخ**: بحث ایشان ناظر به این جهات نیست؛ ایشان قصد دارد بگوید این آیه نمی‌تواند شاهد برای معنای فعل تلقی شود.

عبارت مرحوم شیخ بدین شرح است:

«و استدل قوم بهذه الآية على ان لفظة الأمر مشتركة بين القول و الفعل، لأنه قال «وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» يعني و ما فعل فرعون برشيد، و هذا ليس بصحيح، لأنه يجوز ان يكون أراد بذلك الأمر الذي هو القول، او يكون مجازاً.»[[5]](#footnote-5)

در ادامه نیز همانطور که مرحوم طبرسی دارد، فرموده است:

«و المراد هاهنا و ما فعل فرعون برشيد «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ»»[[6]](#footnote-6)

بدین ترتیب اشکالی ندارد امر در این آیه به معنای فعل باشد لذا فرمایش آقای شهیدی نااستوار است.

آلوسی نیز در این زمینه گفته است: «و جُوِّزَ أن يراد من الأمر الطريقة و الشأن‏»[[7]](#footnote-7) حال طریقه، شان، فعل، هر کدام که باشد، قابل اتباع است و فرمایش آقای شهیدی مبنی بر این که اتباع تنها در طلب معنا دارد، صحیح نیست.

مرحوم علامه طباطبایی نیز فرموده است: «الظاهر أن المراد بالأمر ما هو الأعم من القول و الفعل كما حكى الله عن فرعون في قوله: «قالَ فِرْعَوْنُ ما أُرِيكُمْ إِلَّا ما أَرى‏ وَ ما أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشادِ:» المؤمن:- 29.‏»[[8]](#footnote-8)

فرمایش مرحوم علامه طباطبایی، فرمایش جالب توجهی است. یعنی فرعون می‌گوید «من راه رشاد را به شما نشان می‌دهم». ممکن است مرادش از «ما اریکم الا ما أری» دستوری که می‌دهد نباشد، بلکه مرادش این باشد من با عملی که خودم انجام می‌دهم شما را به سبیل رشاد هدایت می‌کنم. در ادامه فرموده است: «فينطبق على السنة و الطريقة التي كان يتخذها و يأمر بها».[[9]](#footnote-9) البته گویا مرحوم علامۀ طباطبایی امر را معنای جامع گرفته است ولی به باور ما، امر در اینجا به معنای جامع نیست چون می‌تواند امر فرعون به معنای کار فرعون باشد؛ همچنین می‌تواند به معنای دستور فرعون باشد چون امر مشترک لفظی بین این دو معنا می‌باشد.

## تذکر یک نکتۀ روشی در بحث

نکتۀ دیگری که در اینجا مطرح است عبارت از آن است که در جلسۀ سابق گفتیم در بررسی مفاد کلمۀ امر باید استعمالات قدیمی که در روایات و مانند آن موجود است را موضوع تحقیق قرار دهیم. برای مثال «اجتماع النقیضین امرٌ محالٌ» و مانند آن، استعمالات نوپیدایی هستند که در روایات نیستند؛ چنین استعمالاتی کاشف از معنای این واژه در آیات و روایات نیست چون ممکن است فلاسفه و منطق‌دانان این واژه را در یک اصطلاحی خاص به کار برده باشند و معنای اصلی واژه را از مسیر خودش منحرف نموده باشند. لذا استشهاد به چنین استعمالاتی چندان وجیه نیست. از همین رو پرداختن به بحث‌هایی که بین مرحوم آقای تبریزی و آقای شهیدی شکل گرفته اهمیّت چندانی ندارد.

### بررسی مثال‌های مذکور در کلام آقای شهیدی

آقای شهیدی[[10]](#footnote-10) به نقل از مرحوم آقای تبریزی مثالی را برای استعمال مادۀ امر ذکر نموده و خود در صحت آن مناقشه می‌کنند. مرحوم آقای تبریزی فرموده است می‌توان کلمۀ امر را بر جواهر و اعیان خارجیه اطلاق نمود. «فانه یقال مفهوم الانسان امر ذهنی و واقعه امر خارجی». سپس آقای شهیدی بدین مطلب اشکال نموده، می‌فرماید: «و فیه انه لا شاهد علی صحة هذا التعبیر بل مرّ وجود شاهد علی خلافه حیث لا یصح ان یقال الانسان امر عجیب».[[11]](#footnote-11) همانطور که پیداست این دو بزرگوار پیرامون مثال‌هایی بحث نموده‌اند که با زمان صدور آیات و روایات فاصلۀ بسیار داشته و چندان وجیه نمی‌نماید. این تعبیر که مفهوم الانسان امر ذهنی است و واقعیتش امر خارجی است، یک تعبیر فلسفی به شمار می‌رود که در کتاب اسفار و مانند آن مکرّر به کار رفته است. اگر به نرم افزار نور الحکمة مراجعه نموده و کتبی همچون اسفار را دنبال کنید، متوجه می‌شوید این استعمالات، در کتب فلسفی فراوان است. با مراجعه‌ای که انجام شد هم امر ذهنی و هم امر واقعی در این کتب فراوان به کار رفته است. ولی مشکل آن است که معلوم نیست این اصطلاحات، اصطلاحات قدیمی باشند. اگر مراد آقای شهیدی این است که در استعمالات کنونی که در میان علماء مرسوم است، شاهدی بر صحت این استعمال نداریم، کلام ایشان صحیح نیست چون چنین استعمالاتی در میان علمای کنونی مرسوم است. ولی بحث این است که استعمالات امروزی، که در کتاب‌های فلسفی و حِکمی به کار می‌رود، معلوم نیست استعمالات اصیلی باشد چون ممکن است مفاد این واژه به مرور زمان تغییر کرده باشد.

آقای شهیدی می‌فرماید: کلمۀ امر بر جواهر و اعیان خارجی اطلاق نمی‌شود. ایشان در مقام بیان فرق بین امر و شیء می‌گوید: شیء بر جواهر و اعیان خارجی اطلاق می‌شود ولی امر بدان اطلاق نمی‌شود. اما با مراجعه‌ای که به استعمالات انجام دادم متوجه شدم در متون کهن، امر در مورد جواهر و اعیان نیز به کار رفته است. برای مثال در مقدمۀ صحیفۀ سجادیه صفحۀ 16، به ماجرای مقابلۀ دو نسخۀ صحیفۀ سجادیه اشاره شده است. در این روایت می‌گوید یحیی بن زید نسخه‌ای از صحیفۀ سجادیه داشت که املای حضرت سجاد علیه السلام بود که به خط پدرش زید \_فرزند امام سجاد علیه السلام\_ نگاشته شده بود. یحیی بن زید این نسخه را نزد امام صادق علیه السلام می‌برد و حضرت صادق علیه السلام نسخه‌ای دیگر از صحیفه را که املای امام سجاد علیه السلام به خط امام باقر علیه السلام بود را آورده و این دو نسخه را بکدیگر مقابله نمودند. می‌گوید: «و إذا هما امر واحد». همانطور که پیداست «امر واحد» در مورد صحیفۀ صجادیه به کار رفته است و صحیفه از جواهر است نه اعراض.

در توحید مفضل نیز این تعبیر وارد شده است: «ان رأس الفیل و اذنیه امر عظیم»[[12]](#footnote-12). انتساب روایات این کتاب به امام صادق علیه السلام ثابت نیست ولی استعمالات موجود در آن، مربوط به همان اعصار بوده \_نهایتاً صد سال بعد از امام صادق علیه السلام\_ و متأخر نیستند، در نتیجه می‌توان متن آن را یک متن قدیمی و اصیل به شمار آورد.

البته هر چند در استعمالات قدیمی کلمۀ امر در جواهر و اعیان خارجیه به کار رفته است ولی بسیار اندک است. با جستجویی فراوانی که صورت گرفت تنها همین دو نمونه یافت شد. یکی از نمونه‌های شایع کاربرد امر، مربوط به امر خلافت، و امر امامت و امر ولایت است. تعابیری همچون «من عرف هذا الامر» \_یعنی امامت ائمه\_، یا «تولّی الامر» \_یعنی تولّی خلافت\_ در استعمالات قدیمی فراوان است.

آقای شهیدی[[13]](#footnote-13) از آقای صدر نقل می‌کنند که آقای صدر می‌گویند امر بر ذوات حمل می‌شود. این مطلب هم در بحوث[[14]](#footnote-14) و هم در مباحث[[15]](#footnote-15) مطرح است. سپس آقای صدر می‌فرماید امر بر عَلَم بالذات یا عَلَم بالاشاره حمل نمی‌شود ولی بر اسماء اجناس حمل می‌شود.

مقصود ایشان از عَلَم بالاشاره تعابیری همچون «هذا الانسان« است و مقصود از علم بالذات زید است. ایشان می‌گوید نمی‌توان گفت «زید امر عجیب» یا «هذا الرجل امر عجیب». ولی مثلاً در مورد خَشَب می‌توان چنین تعبیری را به کار برد چون خشب به معنای ذاتٌ ثبت له الخشبیة می‌باشد و گویی یک معنای وصفی در آن نهفته است. به تعبیر ایشان «مُطَعَّمٌ بجانب وصفی»[[16]](#footnote-16) یعنی معنای وصفی به آن خورانده شده است.

اما آقای شهیدی در کلام مرحوم آقای صدر مناقشه نموده است. مرحوم شهید صدر می‌گوید «النار امر ضروری فی الشتاء» صحیح است. آقای شهیدی اشکال می‌کند که در این عبارت ظاهراً مراد از نار، وجود النار است؛ یعنی وجود آتش در زمستان لازم است.[[17]](#footnote-17)

اما می‌توان مثال را تغییر داد به طوری که دیگر اشکال آقای شهیدی وارد نشود. می‌توان به جای «النار ضروری فی الشتاء» گفت «النار ضروری وجودها فی الشتاء». در عبارت دوم نار در خود نار به کار رفته است نه وجود نار چون معنا ندارد گفته شود »وجود النار ضروری وجودها فی الشتاء». بدین ترتیب می‌توان اطلاق امر بر نار را تصحیح نمود بی‌آن‌که نیازی به تقدیر داشته باشیم. بنابراین فرمایش مرحوم شهید صدر صحیح است. عمدۀ قضیه آن است که این گونه استعمالات متأخر هستند؛ اما چنانچه از این جهت چشم‌پوشی کنیم، حق با مرحوم شهید صدر است. برای مثال می‌توان گفت الامور اللازمة فی البیت عبارتست از: گیره، طاقچه، و دیگر اموری که از جواهر هستند. بنابراین اطلاق امر بر جواهر مانعی ندارد اما نه با تحلیلی که مرحوم آقای صدر ارائه دادند. ایشان فرمودند اطلاق امر بر خشب به دلیل اشتمالش بر جنبۀ وصفی است چون خشب به معنای ذات ثبت له الخشبیة است. ولی ما با تحلیل ایشان موافق نیستیم. چنین نیست که ما از لفظ خشب، ذات ثبت له الخشبیة بفهمیم.

نکتۀ دیگر آن که مرحوم شهید صدر فرمودند امر در علم بالاشارة به کار نمی‌رود؛ ولی در عبارتی که از مقدمۀ صحیفه خواندیم، امر بر عَلَم بالاشاره اطلاق شده بود. در آن عبارت، امر بر به یک نسخۀ خاص، اطلاق شده بود. می‌گوید: هذه الصحیفة و هذه الصحیفة امر واحد.

به نظر می‌رسد هر چند خود صحیفه علم است، ولی در اعلام نیز چنانچه یک نحوه عدم تعین در مفهومش نهفته باشد، می‌توان در موردش امر را اطلاق کرد. در عبارت مقدمۀ صحیفه نیز هر چند خود صحیفه علم است، ولی خبری که برایش به کار بردیم یک نوع عدم تعیّن دارد و از همین رو می‌توان امر را بر آن اطلاق کرد. شاید بتوان گفت امر در جایی به کار می‌رود که یک نحوه عدم تعین و ابهام در آن شیء وجود داشته باشد.

## مرادف نداشتن امر غیر طلبی

آقای شهیدی می‌فرماید: «ما هو الظاهر من أنّ للأمر معنیَیْن و هما الطلب و المعنی المبهم الذی لا یوجد له مرادف فی سائر اللغات علی ما نعلم.»[[18]](#footnote-18) می‌گوید کلمۀ امر مرادفی در سایر لغات ندارد. به نظر می‌رسد فرمایش ایشان صحیح است. این واژه حتی در خود عربی هم مرادف ندارد لذا لغت‌شناسان برای بیان معنا برای آن مرادف ذکر ننموده و مکرراً گفته‌اند «الامر واحد الامور».

سابقاً بر عبارت‌های لغت‌شناسان و مفسران مرور نمودیم. عبارت دیگری در کلام برخی مفسرین وجود دارد که می‌گویند: «الامر فی هذه الآیة هل هو بمعنی الطلب او واحد الامور؟». یعنی معنای دیگری که غیر از معنای طلب است را با تعبیر واحد الامور بیان می‌کنند. به همین دلیل برای ترجمۀ مادۀ امر در موارد مختلف، باید به تناسب خصوصیات موجود در هر مورد، آن را متناسب با همان مورد ترجمه کرد.

محقق اصفهانی[[19]](#footnote-19) امر غیر طلبی را در خصوص افعال منحصر نمودند. ایشان فرمودند امر یا در طلب به کار می‌رود یا در فعل. ایشان در نهایت فعل را نیز به نحوی به طلب باز می‌گرداند که توضیحش گذشت. ولی ظاهرا همچنان که آقای شهیدی[[20]](#footnote-20) اشاره می‌کند، امر غیر طلبی، به خصوص افعال اختصاص ندارد. برای مثال یکی از استعمالات بسیار شایع این واژه، در مورد امر امامت، امر خلافت، و مانند آن است؛ حال آن‌که امر خلافت به معنای فعل الخلافة نیست. استعمال امر در مورد امر خلافت و مانند آن، نه تنها در روایات، بلکه مثلاً در وقعة صفین نصر بن مزاحم و دیگر کتب تاریخی کاملاً معهود است. مثلاً گفته شده «فلانٌ تولّی الأمر»؛ در این تعبیر «ال» در «الامر» عهد است و مقصود از آن امر خلافت است ؛ البته نمی‌خواهم بگویم امر به معنای خلافت و ولایت و امثال این‌هاست.

**شاگرد:** آیا امر در تولی امر، به معنای فرمان نیست؟ متولی امر یعنی عهده‌دار فرماندهی؛ یا «له الأمر» یعنی حق امر کردن و فرمان دادن برای اوست؟

**استاد:** خیر؛ ظاهراً مقصود از امر، فرمان نیست. مثلاً در روایات تعبیر شده «من عرف هذا الامر» یا «امرنا» که با معنای فرمان چندان سازگار نیست.

**شاگرد:** تعبیر «من عرف هذا الأمر» گویا حاکی از یک نوع اعتقاد است؟

**استاد:** هذا الامر، یعنی این منصب. منصب امام بودن ما، پیشوا بودن ما.

**شاگرد:** امام بودن اسم معنا است نه اسم ذات؟

**استاد:** بحث بر سر اطلاق امر بر جواهر و اعیان نیست. آن بحث گذشت. بحث کنونی آن است که محقق اصفهانی فرمودند امر غیر طلبی در مورد افعال به کار می‌رود و ما قصد داریم با ذکر این شواهد اختصاص آن به افعال را انکار کنیم.

**شاگرد:** مقصودتان از فعل در مقابل چیست؟

**استاد: مقصودمان از** فعل در مقابل وصف است نه در مقابل جواهر.

محقق اصفهانی پس از این که امر را به افعال اختصاص داده از آن نتایجی گرفته است. ایشان می‌فرماید افعال نیز از آن جهت که متعلق ارادۀ الهی هستند، امر نامیده شده‌اند بنابراین امر به معنای فعل نیز به امر به معنای طلب و اراده بازگشت می‌کند و یک معنا بیشتر ندارد. به عقیدۀ ایشان، جامع بین مصادیق افعال، مرادیتش نسبت به خداست؛ ولی ما می‌خواهیم بگوییم ادعای ایشان ناتمام است چون امر غیر طلبی به افعال اختصاص ندارد تا بتوان چنین نتایجی را بر آن مترتب کرد.

## مفرد اوامر

نکتۀ دیگر آن که در جلسات سابق با این سؤال روبرو شدیم که اوامر چگونه می‌تواند جمع امر باشد در حالی که فواعل طبق قاعده باید جمع فاعلة باشد. آقای سیستانی[[21]](#footnote-21) اوامر را جمع آمرة گرفته بودند و آقای شهیدی[[22]](#footnote-22) اشکال نمودند که اوامر جمع امر است نه آمرة.

در پاسخ به این اشکال باید گفت آنان که اوامر را جمع آمره می‌گیرند، آمره را به معنای امر می‌گیرند، چون وزن فاعلة یکی از اوزانی است که برای مصدر می‌آید مثل «طاغیة» به معنای طغیان، کاذبة به معنای کذب. گفتنی است که وزن فاعلة برای مصدر، چندان کم‌کاربرد نیست. بدین ترتیب اشکال آقای شهیدی به آقای سیستانی وارد نیست.

این نکته را نیز ضمیمه کنم که فیومی در مصباح المنیر[[23]](#footnote-23) گفت علت این که امر به اوامر جمع بسته می‌شود آن است که امر به معنای مأموربه است.

در توضیح کلام فیومی گفتیم وفتی می‌گوییم «اَطع ما امرتک به» یا «اطع الاوامر التی امرتک بها» یا «اطع اوامر الله التی امرک بها» یعنی اوامر را مفعول‌به قرار می‌دهیم. یک مثال واقعی نیز‌ برای این مطلب یافتیم. در روایتی در صحیفۀ سجادیه می‌گوید «یحجبنی امر امرت به فابطاتُ عنه و نهی نهیتنی عنه فاسرعت الیه»[[24]](#footnote-24). در این عبارت امر به معنای مأموربه آمده است. می‌گوید مأموربهی که مرا بدان امر کردی، من در انجامش کوتاهی کردم و منهی‌عنهی که مراد از آن نهی کردی، بدان شتاب گرفتم. در این عبارت امر به معنای مأموربه و نهی به معنای منهی‌عنه است. این عبارت در برنامۀ نور، در صفحۀ 64 صحیفه وارد شده است.

در وقعۀ صفین صفحۀ ۱۰۴ نیز چنین آمده است که حجر بن عدی خطاب به حضرت امیر علیه السلام می‌گوید «ما امرتنا به من امر فعلناه». البته ممکن است امر در این عبارت واحد امر و به معنای فعل باشد نه به معنای مأموربه؛ ولی فکر می‌کنم با معنای مأموربه بیشتر تناسب داشته باشد. البته ممکن است چنین مثال‌هایی شاهد بر آن باشد که امر واحد امور، از امر طلبی گرفته شده است.

ناگفته نماند که در صفحۀ 143 از کتاب المعجم فی فقه لغة القرآن و سرّ بلاغته ستون دوم، از زمخشری همین نکته را نقل نموده است که گاهی امر به معنای مأمور به کار می‌رود. «امرکم بمعنیٰ مأمورکم تسمیة للمفعول بالمصدر کضرب الامیر» ضرب الامیر یعنی مضروب الامیر. شخصی می‌گوید «انا ضرب الامیر»، یعنی من کتک خوردۀ امیر هستم. ضرب الامیر به معنای مضروب الامیر است.

## ارتباط معنایی بین امر طلبی و امر غیر طلبی

در جلسۀ قبل گفتیم دو بحث باید از یکدیگر تفکیک شود. یک بحث این است که در زمان صدور آیات و روایات، امری که مفرد امور است با امری که مصدر «اَمَرَ یأمُرُ» است، یکی هستند یا یکی نیستند. ما می‌گفتیم این دو امر، یکی نیستند بلکه امر مشترک لفظی است.

بحث دیگر آن است که پس از قبول اشتراک لفظی و وجود دو معنا برای امر، آیا این دو معنا از یکدیگر گرفته شده‌اند یا خیر؟ ما وجود ارتباط بین این دو معنا را انکار نمی‌کنیم بلکه وحدت معنا را انکار می‌کنیم.

ممکن است امری که واحد امور است به همان لحاظی که محقق اصفهانی فرمودند از امر به معنای طلب گرفته شده باشد؛ ولی معنای این ارتباط، وحدت معنا نیست. مؤید این ارتباط آن است امر در قرآن چنانکه در کتاب المعجم فی فقه لغة القرآن و سرّ بلاغته نیز اشاره شده است، در نوع موارد، با خداوند در ارتباط بوده و مربوط به خداوند است. این نکته خودش می‌تواند مؤید این باشد که ابتداءً امر به معنای آن چیزی که خداوند بدان امر می‌کند بوده و بعداً به معنای واحد امور به کار رفته است. بنابراین این احتمال جدّی است که امر غیر طلبی در اصل از امر طلبی گرفته شده باشد ولی وجود و عدم ارتباط بین این دو معنا اهمیّت خاصی ندارد چون آنچه برای ما مهم است آن است که به هر حال امر دارای دو معناست خواه این دو معنای در اصل از یکدیگر اخذ شده باشند و خواه از یکدیگر اخذ نشده باشند.

لازم به ذکر است که در غالب آیات قرآنی این اختلاف وجود دارد که امر واحد الامور است یا به معنای دستور و امثال این‌هاست. در غالب آیات هر دو معنا محتمل است. شاید این نکته نیز مؤید آن است که این دو معنا یک نوع ارتباط با هم دارند چون امر معمولاً در قرآن در مواردی که به کار رفته است می‌تواند بر هر دو معنا حمل شود.

فارغ از تحلیلاتی که در کتاب المعجم فی فقه لغة القرآن و سر بلاغته وجود دارد که خیلی‌هایش را نپسندیدم، جمع‌بندی خوبی از کلمات اندیشمندان دارد. ۳۰ آیه را ذکر می‌کند و می‌گوید در این 30 آیه اختلاف است که امر در آن، به معنای طلب است یا واحد امور است. صفحۀ ۲۱۸ تا ۲۱۹ تقریبا دو صفحه پی‌درپی آیاتی که مورد اختلاف است را ذکر می‌کند. شاید این اختلافات متعدد در معنای آیات در اینکه امر به معنای طلب باشد یا واحد الامور باشد مؤید همین مطلبی است که یکی‌ از این دو از دیگری گرفته شده باشد افزون بر آن که پیش‌تر گذشت که این مطلب از کلمات برخی مفسرین نیز قابل استفاده است.

**شاگرد:** آیا اشعار جاهلی می‌تواند در کشف معنای امر مستند قرار بگیرد؟

**استاد:** بله؛ از قضا اشعار جاهلی از این جهت که به ما نشان دهد یکی از دو معنا از دیگری گرفته شده می‌تواند بهتر باشد. من به اشعار جاهلی مراجعه نکردم. ممکن است شخصی ادعا کند امری که مفرد امور است، بعد از قرآن به لغت عرب افزوده شده است لذا اگر در لغت جاهلی وجود داشته باشد، دیگر امر به معنای مأمور و ملاحظات خاصی که ممکن است مطرح شود، نیست.

## بررسی معنای امر در آیۀ شریفۀ ﴿إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾[[25]](#footnote-25)

مرحوم علامۀ طباطبایی مکرّر در تفسیر آیات قرآن می‌فرماید امر، همان کلمۀ «کُنْ» است که توسط خداوند انجام می‌شود. تعبیر ایشان آن است که امر الهی به معنای به کار بردن کلمۀ ایجاد \_یعنی «کُنْ»\_ توسط الله است. بدین مناسبت ایشان[[26]](#footnote-26) آیۀ شریفۀ ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾[[27]](#footnote-27) را چنین تفسیر نموده است که روح از کلمۀ ایجاد یعنی «کُنْ» نشأت یافته است. ایشان این تفسیر را از آیۀ شریفۀ ﴿إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾[[28]](#footnote-28) که در سورۀ یاسین وارد شده، استفاده نموده است.

ولی به نظر می‌رسد آیۀ وارد شده در سورۀ یاسین نمی‌خواهد چنین چیزی بگوید. اوّلا نمی‌گوید «امره» به طور کلی «کُنْ» است. در این آیه خداوند «امرٌه» را به «کُنْ» تفسیر نکرده است. می‌گوید «امره **اذا اراد شیئاً** ان یقول له کن فیکون»، «کن فیکون» را همان «امره» قرار داده است، امر خداوند زمانی که چیزی را اراده کند، عبارت است از «کُن». به نظر می‌رسد تعبیر این آیه، یک تعبیر استعاری است و می‌خواهد ارادۀ الهی را تفسیر کند. ممکن است امر در این آیه به معنای دستور نباشد بلکه به معنای شأن باشد؛ شأن خداوند چنین است که وقتی چیزی را اراده کند، می‌گوید «کنٌ» و بلافاصله آن چیز محقق می‌شود. یا ممکن است به معنای فعل باشد؛ می‌گوید: فعل خداوند چنین است که وقتی چیزی را اراده کند، می‌گوید «کٌن». به نظر می‌رسد این آیه با استفاده از تعبیر استعاری قصد دارد بگوید وقتی یک آمر دستور می‌دهد مأمور بلافاصله آن را انجام نمی‌دهد ولی قدرت خداوند چنین است که اگر دستور به «کون» بدهد، بلافاصله آن چیز محقق می‌شود. به بیان دیگر تکیۀ آیه بر «اذا اراد شیئاً» است نه «امره». «امره» می‌تواند به معنای فعل یا شأن خداوند و مانند آن باشد که در مقابل امر طلبی به کار می‌رود؛ و می‌تواند استعاره و تشبیه باشد؛ می‌گوید خداوند وقتی می‌خواهد یک چیزی محقق بشود دستوری که به ایجاد می‌خواهد بدهد فقط با گفتن «بشو» می‌شود.

بنابراین به نظر می‌رسد این آیه در مقام استعمال چیز جدیدی به اطلاعات ما در مورد امر اضافه نمی‌کند. آقای طباطبایی مکرر در آیات مختلف این را محور قرار داده در حالی که به نظر من این آیه می‌خواهد نحوۀ ارادة الله را معنا کند نه امر را؛ می‌گوید ارادة الله آنی است، بین ارادة الله و تحقق مراد فصلی وجود ندارد، به محض این که خدا اراده کند مراد اتفاق می‌افتد. این مطلب را در مقام تعبیر به شکل استعاره بیان نموده است. حال این استعاره می‌تواند از این باب باشد که می‌گوید وقتی فعلی را خداوند اراده کرده باشد به محض این که بگوید «بشو» این فعل می‌شود.

**شاگرد:** در آیۀ دیگری چنین فرموده است: ﴿وَ إِذا قَضى‏ أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُون‏اذا قضی امراً فانما یقول کن فیکون.﴾[[29]](#footnote-29)

**استاد:** «امراً» در این آیه به معنای شیء در مقابل طلب است.

کوتاه سخن‌آنکه، «امره» در آیۀ شریفۀ سورۀ یاسین هم می‌تواند به معنای دستور باشد و هم می‌تواند به معنای شیء، فعل، شأن و مانند آن باشد. بنابراین مطلب جدیدی از آن بدست نمی‌آید. مرحوم علامه مکرر سعی نموده است این آیه را محور تحلیل همۀ آیات مرتبط قرار دهد ولی من معنای جدیدی در آن ندیدم که بتواند از باب تفسیر قرآن به قرآن محور تحلیل‌ آیات دیگر باشد.

**شاگرد:** مؤیدش هم این است که اصلا مخاطبی هم ندارد؛ نفرموده: بگو «کٌن».

**استاد:** ایشان از «کُن» به کلمة الایجاد تعبیر می‌کند، می‌گوید امر به معنای کلمة الایجاد است. البته من چندان متوجه نمی‌شوم محتوای این مطلب چیست؟ کلمة الایجاد یعنی چه؟ این آیه بیشتر جنبۀ استعاری دارد و اشاره به یک واقعیت خارجی ندارد، آن مقدار واقعیت خارجی که این آیه در صدد بیانش است عدم انفصال بین اراده و مراد الهی است؛ عدم انفصال بین قضا و مقضی است، خدا قضا می‌کند بلافاصله مقضی تحقق پیدا می‌کند. این چیزی است که در این آیه بر آن تأکید شده و با یک تعبیر استعاری بیان شده است.

## ترجمۀ فارسی امر غیر طلبی با توجه به خصوصیات مورد

باید دانست به دلیل اینکه در معنای امر ابهام وجود دارد و مرادف روشنی در زبان فارسی ندارد، به هنگام ترجمه باید در هر مورد به تناسب خصوصیات آن مورد، لفظ مناسبی را برای آن برگزید. برای مثال زیباترین معادل فارسی برای کلمۀ «خاتمة الأمر» یا «عاقبة الامر» یا «عواقب الامور» سرانجام کار است. «خدایا چنان کن سرانجام کار/ تو خشنود باشی و ما رستگار». این ترجمۀ «خاتمة الأمر» است که در روایات نیز وارد شده است.

اما در برخی موارد باید برای ترجمۀ آن از مفهوم شأن استفاده کرد؛ و در برخی موارد از مفهوم حادثه؛ در برخی موارد از مفهوم حال؛ در برخی موارد از مفهوم کار. علت مطلب آن است که امر در هر مورد به تناسب خصوصیات مورد، مفهومی متفاوت پیدا می‌کند لذا نمی‌شود یک واژۀ مرادفی که دقیقاً تمام موارد را پوشش دهد برای آن ذکر نمود.

محقق عراقی[[30]](#footnote-30) فرمودند امر هم به معنای طلب است و هم به معنای واحد امور است و برای این ادعا دو استدلال ذکر نمودند. در تقریرات درس محقق خراسانی[[31]](#footnote-31) هر دو استدلال ذکر شده است ولی بسیار مشوش و درهم‌ریخته است و انسان را سردرگم می‌کند. لحن اوّلیه‌اش این است که گویا می‌خواهد همۀ معانی را به معنای واحد برگرداند، ولی در لابلایش این مطلب نیز وجود دارد که هم معنای اشتقاقی دارد هم دو تا جمع دارد. به نظر می‌رسد در درس محقق خراسانی نکات سودمند و قابل توجهی بیان شده بوده ولی این مقرّر نتوانسته به‌درستی آن را منتقل کند.

این بحث دیگر مطلب خاصی ندارد لذا به ادامۀ کلام محقق خراسانی در کفایه می‌پردازیم.

## شناسایی عناصر دخیل در مفهوم امر طلبی

محقق خراسانی[[32]](#footnote-32) اشتراک لفظی مادۀ امر را توضیح می‌دهند و می‌فرمایند امر به دو معناست: طلب فی الجملة و شیء.

ایشان دو یا سه خط در مورد معنای اصطلاحی امر توضیح داده و می‌فرماید معنای اصطلاحی برای فقها و علماست و دانستنش اهمیّت چندانی ندارد؛ آنچه مهم است معنای لغوی و عرفی مادۀ امر است چرا که آیات و روایات بر معنای لغوی و عرفی حمل می‌شوند. ایشان در ادامه مطلبی دارد که قصد نداریم بدان ورود کنیم. سپس این بحث را مطرح می‌کنند که برای صدق مادۀ امر چه عناصری لازم است؟ ایا علوّ معتبر است؟ آیا استعلاء معتبر است؟ آیا هر دو معتبر است؟ آیا احد الامرین معتبر است؟

ایشان مدعی آن است که مفهوم امر، دارندۀ عنصر علوّ است و استعلاء در آن معتبر نیست. باید دانست این بحث، از بحث‌های مفید و مهمی است که علّت مهم بودنش را نیز خواهیم گفت.

در ادامه وارد این بحث می‌شویم که مفاد امر، طلب حقیقی است یا طلب انشائی؟ و بحث‌هایی از این قبیل.

1. هود : 97 [↑](#footnote-ref-1)
2. هود : 97 [↑](#footnote-ref-2)
3. همان. [↑](#footnote-ref-3)
4. کتاب مباحث الألفاظ ج۲، بحث الأوامر، ص ۱ [↑](#footnote-ref-4)
5. التبيان في تفسير القرآن، ج‏6، ص: 59 [↑](#footnote-ref-5)
6. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏5، ص: 291 [↑](#footnote-ref-6)
7. روح المعاني، ج‏6، ص: 328 [↑](#footnote-ref-7)
8. الميزان في تفسير القرآن، ج‏10، ص: 380 [↑](#footnote-ref-8)
9. همان [↑](#footnote-ref-9)
10. کتاب مباحث الألفاظ ج۲، بحث الأوامر، ص ۵ [↑](#footnote-ref-10)
11. همان [↑](#footnote-ref-11)
12. توحيد المفضل / 103 / الفيل و مشفره ..... ص : 103 [↑](#footnote-ref-12)
13. کتاب مباحث الألفاظ ج۲، بحث الأوامر، ص ۵ [↑](#footnote-ref-13)
14. بحوث في علم الأصول، ج‏4، ص: 12 [↑](#footnote-ref-14)
15. این مطلب در مباحث یافت نشد. [↑](#footnote-ref-15)
16. همان [↑](#footnote-ref-16)
17. کتاب مباحث الألفاظ ج۲، بحث الأوامر، ص ۵ [↑](#footnote-ref-17)
18. کتاب مباحث الألفاظ ج۲، بحث الأوامر، ص ۷ [↑](#footnote-ref-18)
19. نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج‏1، ص: 252 [↑](#footnote-ref-19)
20. کتاب مباحث الألفاظ ج۲، بحث الأوامر، ص 6 [↑](#footnote-ref-20)
21. ر.ک: کتاب مباحث الألفاظ ج۲، بحث الأوامر، ص ۱۰ [↑](#footnote-ref-21)
22. همان [↑](#footnote-ref-22)
23. المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، ج‏1، ص: 21 [↑](#footnote-ref-23)
24. الصحيفة السجادية / 64 / (12)(و كان من دعائه عليه السلام في الاعتراف و طلب التوبة إلى الله تعالى:) [↑](#footnote-ref-24)
25. يس : 82 [↑](#footnote-ref-25)
26. الميزان في تفسير القرآن، ج‏12، ص: 206 [↑](#footnote-ref-26)
27. الإسراء : 85 [↑](#footnote-ref-27)
28. يس : 82 [↑](#footnote-ref-28)
29. البقرة : 117 [↑](#footnote-ref-29)
30. نهاية الأفكار، ج‏1، ص: 156 [↑](#footnote-ref-30)
31. البحوث الاصولیة ج2 ص9 [↑](#footnote-ref-31)
32. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 61 [↑](#footnote-ref-32)